

بخصوص یهوه تاکید نموده که او نگید بر قوم مورد تملک من است. این یهوه است که مالک الرقاب اصلی است. از رفتار شائول نیز در می یابیم که او مقامی بین شاه و قاضی داشته است. از روایت کتاب مقدس چنین برمی آید که در انتخاب شائول علاوه بر رشادت و دلاوری و قدرت بدنی او جذبه و کشش روحانی نیز کمک کرده است و بهمین جهت نیز ابتدا به مقام نگید برگزیده میشود. پس از غلبه بر آمونیتها و نجات شهر یابش سران عشایر او را به یک مکان مقدس برده و به شاهی برمی گزینند ۱۴-۱۱/۱ س<sup>۱</sup>. در ۱۰/۱۰۰۰ س حتی شائول را چون یک نبی وصف می کنند که به حالت لرز و خلسه دوچار میشود و مردم میگویند «آیا شائول هم نبی است؟». هنگامیکه شائول از جانب یهوه و نبی او تدهین و تقدیس و برگزیده میشود نگید نام دارد و وقتی که مردم به او بیعت می کنند ملک می گردد ۱۴/۱۱ س بهانه ای که برای شکست و مرگ شائول در کتاب مقدس مطرح می گردد مانند همیشه بسیار عامیانه است. چون امالیکها وقف یهوه شده بودند شائول بجای آنکه همه احشام آنها را از دم تیغ گذرانده نابود. سازد چند گاو و گوسفند آنها را بغنیمت می گیرد و شاه آن قوم را نمی کشد و اسیر میسازد خدا از این عمل او خشمناک شده و از اینکه او را به شاهی برگزیده پشیمان می گردد و از آنروز او از سلطنت خلع و به مرگ محکوم میشود ۳۵-۱۸/۱۰

## ۲- سلطنت موروثی - داود و اعقاب او

سلطنت داود بکلی شکل تازه ای دارد و شخصیت او نیز با شائول متفاوت است. شائول یک سردار دلاوریست که هنوز صفات عشایری خود را از دست نداده و به بازیهای سیاسی و بند و بست های آن آشنا نشده است در حالیکه داود یک سیاستمدار زیرک و حيله گریست که برای کسب قدرت همه عوامل را به کمک می گیرد. کتاب مقدس او را جوان زیبا و با استعدادی از قبيله بودا، پسر یسا معرفی می کند و روایت مینماید که چون شائول نافرمانی کرد یهوه به شموئیل دستور داد داود را برای سلطنت مسح و تقدیس کند و او نیز مخفیانه چنین کرد ۱۶/۱ س ولی روایات دیگر میسرسانند که سلطنت داود بهیچوجه چنین ساده برگزار نشده است. در روایت دیگر آمده که شائول پس از آنکه شموئیل او را شماتت می کند به سردرد دوچار می گردد و روح خبیث به دستور یهوه در او خانه می نماید. عقلای قوم او را راهنمایی می کنند تا به جستجوی کسیکه عود خوش مینوازد بر آید که هنگام سردرد برای او ساز بنوازد تا شاید بیماریش شفا یابد. داود جوانی زیبا و خوش اندام بود که چوپانی می کرد و عود خوش مینواخت و صدائی مطلوب داشت. شائول او را بخدمت خود می گیرد و

کم کم به او علاقه بسیار پیدا می کند و داود را اسلحه دار خویش میسازد. ۱۶/۱۴س  
 در روایت سوم هنگام جنگ با فیلیسترها پهلوان غول پیکری بنام گلیات (جالوت) وارد  
 میدان شده مبارز می طلبد و اسرائیلیان همه بوحشت می افتند. داود پسر یک افراتی بنام  
 یسائی از بتلحم یودا بود. سه برادر او با شاول در جنگ شرکت کرده بودند و او از طرف  
 پدرش مامور شد تا برای برادران نان و ذرت ببرد و از حال آنان جو یا شود. گلیات چهل  
 روز تمام نعره می زد و مبارز می طلبید ولی هیچکس جرات نداشت با او به مقابله پردازد. به  
 داود گفتند هر که این غول را بکشد شاه دختر خود را به او خواهد داد. داود که نوجوانی  
 است داوطلب مبارزه با این نره غول می گردد و بدون زره و با یک چوبدست چوپانی و  
 فلاخن به مقابله او میرود. با فلاخنی سنگی بر فرق جالوت میزند و او را بر زمین افکنده با  
 شمشیر خود او سرش را از تن جدا میسازد. در این روایت شاول داود را نمی شناسد و نام او  
 و پدرش را میپرسد. داود نزد شاول قدر و منزلت یافته دختر او را بزنی میگیرد. تا آنکه روزی  
 زنان اسرائیل برای او آواز می خوانند که شاول هزار نفر را کشت ولی داود ده هزار نفر را.  
 شاول از شنیدن این نغمه ها به داود حسادت می ورزد و تصمیم به قتل او میگیرد. داود فرار  
 می کند و چهار صد نفر از مردان مقروض و بی خانمان (ابرو) را بدور خود جمع می کند و به  
 غارت میپردازد. در این بین داود به خدمت فیلیسترها دشمنان اسرائیلیان در می آید و  
 تحت الحمایه آنان می گردد. پس از مدتی شاول کشته میشود و داود را در قبیله خودش یودا به  
 سلطنت برمی گزینند. داود هفت سال و نیم در یودا سلطنت مینماید و با سپاه شاول که  
 تحت فرمان پسرش ایش بعل (مرد بعل) و آب بر، سردار او، در آمده است، می جنگد و  
 بالاخره با سازش با آب نر اسرائیلیان را شکست داده پسر شاول کشته میشود و داود به  
 سلطنت همه اسرائیلیان دست می یابد و اورشلیم را مقر حکومت خود قرار می دهد.

در روایت سلطنت داود نیز چندین حکایت با هم ترکیب شده است و همانگونه که  
 روش عامیانه توأم با سادگی و صداقت کتاب مقدس ایجاب می کند، این روایات در کنار  
 هم و توأم ذکر میشوند، بدون آنکه به تناقضات آنها توجه گردد.

با مطالعه روایات مربوط به ظهور سلطنت در اسرائیل به این نتیجه میرسیم که با وجود  
 تأثیر شدید تمدن و فرهنگ کنعانی در اسرائیلیان معتقدات و سنن قدیمی آنها سبب شده بوده  
 است که مدت مدیدی شکل سنتی جامعه خود را حفظ کنند. در انتخاب شاول به وضوح  
 میتوانیم دریابیم که از یکسوی شرایط خارجی وجود یکپارچگی و تمرکز نیروهای جامعه را  
 ضروری ساخته است و از سوی دیگر تضاد معتقدات مردم با تشکیل دولت و حکومت جریان

وقوع آنرا کند نموده است. بهمین دلیل نیز در مقام شائول ما با برزخی بین سلطنت و مدیریت عشایری روبرو هستیم. او از بین بنیامین ها که از اولین اقوام مستقر در کنعانند ریشه گرفته و عامل جاذبه شخصی و قبول عامه را دارا بوده است و به علت قدرت نمائی و پیروزی در جنگ و برطرف ساختن خطر بزرگی که اسرائیلیان را تهدید مینموده است براین جاذبه افزوده است. شرایط جامعه و خطر حملات دیگر دشمنان شرایطی بوجود آورده است که او از مقام قاضی برای زمان و منطقه محدود به رهبر دائمی اسرائیلیان تبدیل شود ولی در زمان او هنوز هیچ اثری از اعمال قدرت سلطنت و ایجاد دربار و حکومت وجود ندارد. زمینه تحول مدیریت جامعه، بطوریکه از کتاب مقدس برمی آید، از دوران گیدئون آغاز شده است، که او نیز شخصیتی شبیه شائول دارا بوده است ولی چون هنوز شرایط آماده نشده است مدتها بطول می انجامد تا آنکه بالاخره شائول بعنوان محلل و داود به صورت محول مدیریت عشایری را به سلطنت مبدل نمایند. بطوریکه قبلاً نیز یادآور شدم قصص کتاب مقدس را نباید از دید تاریخ و بخصوص از نظر نظم و ترتیب حوادث معتبر دانست بلکه این در همی و ترکیب روایات مختلف و گاهی متضاد بهترین دلیل براینست که ما با نقالی سروکار داریم نه تاریخ نویسی. در بهره گیری از این داستانها برای توجیه حوادث فقط باید به کلیات پرداخت و از مقایسه و بررسی و مقابله گزارشات نتیجه گیری کلی کرد.

در روایت انتخاب شائول به سلطنت به وضوح از مخالفت شموئیل نبی یاد شده است و این واقعیتی است که نه تنها در این روایت که در سراسر کتاب مقدس تأیید می گردد. اصولاً برداشت مذهبی و معتقدات کتاب مقدس در هسته و ریشه بکلی مخالف با سلطنت است و مسئله فقط اظهار نظر شموئیل نیست. اگر دین یهودیان را همان بدانیم که خودشان در کتاب مقدس بیان کرده اند، شموئیل یهوه پرست نیز چاره ای جز آنکه سلطنت را مخالف یهوه پرستی بداند، نداشته است و اگر غیر از آنچه در کتاب از او یاد کرده است بیان میداشت خلاف دین یهود اظهار نظر کرده بود. این بحث چون از نظر حکومت در دین یهود قابل توجه است جداگانه تشریح خواهد شد. در این فصل مقصود از دین یهود یهوه پرستی است که با دین اسرائیلیان تطبیق کامل ندارد

موضوعی که از ابتدای روایات قضات جلب توجه می کند اختلاف مقام انتخابی و موروثی است. در جامعه ساده عشیره ای احترام و نفوذ افراد ممتاز وابسته به شخصیت و ماهیت آنانست و این شخصیت هرگز نه قابل وصول با زور و اعمال قدرت است و نه قابل انتقال به دیگری در حالیکه در جامعه شهری اشرافی و یا در نظام سلطنتی و شبه سلطنتی

اولاً با زور و اعمال قدرت میتوان به مقامی دست یافت و این مقام را نیز به دیگری واگذار کرد و یا به ارث مستقل نمود. نتیجه آنست که برای تصاحب مقام دائماً برخورد و رقابت و ارعاب مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و صاحب مقام نیز برای حفظ موقعیت خویش انجام خدمتی را ضروری نمی‌بیند. در آغاز کتاب ساموئل ما به روایت الی کاهن برخورد می‌کنیم که برای اولین بار در روایات کتاب مقدس پسرانش از طرف او به کهنانت منصوب گردیده‌اند و نتیجه نیز فساد و سوء استفاده از مقام، رشوه‌خواری، زنا و شرارت این کاهنان بوده است. در روایت گیدئون نشانی از یک انتقال قدرت موروثی دیده میشود و هر چند صریحاً در این باره اشاره‌ای نیست ولی در شرح حال ابی قلیخ پسر او میتوان حدس زد که زمینه سلطنت از قبل آماده شده بوده است و گرنه ابی ملخ کشتن برادران خود را وسیله دست‌یابی به قدرت نمی‌ساخت. در انتقال قدرت است که برخورد و جتایت نیز خودنمایی می‌کند. در این مورد نیز ابی ملخ چماقدارانی را اجیر می‌کند و هفتاد برادر خود را بر روی یک سنگ گردن می‌زند تا در زیخم حکومت خود را بدون رقیب تثبیت نماید.

پس از انتخاب شائول هم توطئه آغاز می‌گردد و داود برای کسب قدرت بر علیه او به فعالیت می‌پردازد و با جمع کردن گروهی اجیر به دور خود ابتدا یودا را از جمع اسرائیلیان خارج ساخته شاه یودا می‌شود و سپس سلطان کل اسرائیل می‌گردد.

داود به تمام رذایلی، که در پرتو قدرت محاسن توجیه می‌شوند، مجهز است و از همه مشخصاتی که برای جلب مردم و تسلط بر آنان لازمست برخوردار می‌باشد. او خوش رو، طلائین مو و خوش اندام است. به موسیقی بسیار خوب آشناست و آهنگی روحناز و دلکش دارد. هنگام ضرورت و از راه سیاست هنر خویش را بکار می‌گیرد و با رقص و آواز در پیشاپیش صندوق مقدس به جلب نظر مردم می‌پردازد و با استقرار این جعبه، که سالهای دراز در کیریات یثاریم فراموش شده بود، در اورشلیم و ایجاد یک روحانیت ثابت برای خدمت و محافظت آن مردم را به سوی این شهر می‌کشد و مرکزیتی برای دولت خود بوجود می‌آورد. او با این عمل وابستگی سیاسی و مذهبی را توأم ساخته پایه اتحاد معبد و دربار را بنا می‌سازد. عشایری که از بیروهای آزاد شکل گرفته بودند به دولت و مرکزیت آشنا و معتاد نشده بودند و حتی صندوق میثاق موجب وابستگی آنان نگشته بود. داود با سیاست خاص خود و بخصوص ایجاد یک روحانیت موظف، سلطنت خویش را رنگ مذهبی بخشید و بهمین وسیله نیز حکومت را در اسرائیل برای اولین بار موروثی ساخت. داود از وجود اجیرهای شمشیرزن خود برای کسب قدرت بخوبی بهره‌برداری میکند و تا پایان سلطنت

سلیمان این سپاه تحمیل قدرت حافظ و نگهبان در بار است. او ابتدا این مزدوران را برای چپاول و غارت و تقویت بنیه مالی خویش بکار میگیرد ۲۷/۸ س<sup>۱</sup> و برای آنکه اعمال او پوشیده ماند و مردم پی نبرند که او افراد قوم خود را غارت می کند در یورش های خویش همه باز ماندگان را قتل عام مینماید ۱۴-۲۷/۹ س<sup>۱</sup> داود اسرائیلیان و فلیسترها را با هم فریب میداد و سپاهش را وسیله معامله با فلیسترها میساخت. ابتدا به کمک این گروه اجیر و جلب حمایت فلیسترها و بهره گیری از روابط عشیره ای شاه یودا میشود و با تشکیل دولت یودا در مقابل دولت اسرائیل ضربه شدیدی به این دولت متزلزل وارد می سازد ۴-۲/۱ س<sup>۲</sup> مورخین داود را پایه گذار وحدت اسرائیل می خوانند در حالیکه بنظر من او موجب تشدید اختلاف بین یودا و اسرائیل گردید. همین اختلاف بود که بالاخره در پایان سلطنت سلیمان موجب جدائی کامل این قبایل شد. آلت در این باره مینویسد:

«بسیار جای تاسف است که در باره این حادثه فقط در چند جمله به ما آگاهی داده میشود زیرا با پایه گذاری یک دولت یودا در کنار دولت اسرائیل دوگانگی که قبل از تشکیل این دولت بین شمال و جنوب وجود داشت به صورت شدید و سرسختانه و بنیادی سراسر حیات اجتماعی قبایل اسرائیل را فرا گرفت بطوریکه در قرون بعد هرگز از بین نرفت و فقط بندرت در تحت یک تشکیلات فرا گیر از تاثیرات سیاسی همه جانبه آن موقتاً جلوگیری بعمل آمد»

در دست یابی داود به سلطنت یودا نشانه هایی از نامعمول بودن این حرکت مشاهده می گردد. با وجود آنکه ما غیر از کتاب مقدس که در آن سعی در حمایت از داود می شود، شاهی در دست نداریم، این روایات غیر مستقیم غیر عادی بودن انتخاب او را به شاهی تأیید می نمایند. در انتخاب داود هیچیک از سنت های قدیم مراعات نمی شود. نه تدهین بوسیله نبی صورت می پذیرد و نه او از جانب جمع مردم تأیید می گردد. این واقعه مهم با چند جمله خلاصه میشود که: «داود به هبرون عزیمت کرد، با هر دوزن خود اهی نوآم از یسرئیل و ابی گابیل زن نابال از کارمل (زنی که داود به زور از نابال ستانده بود)، همچنین مردانی را که نزد او بودند (اجیر هایش). داود آنها را با خانواده هایشان به آنجا آورد و در شهرهای اطراف هبرون مستقر ساخت پس مردان یودا آمدند و او را برای سلطنت برخانه یودا تدهین کردند» ۴-۲/۳ س<sup>۲</sup> آلت مینویسد «این شکل انتخاب به حکومت تعجب ندارد زیرا فرمانده یک هنگ مزدور که قبلاً به تحت الحمایگی قدرتی بیگانه منصب امارت یافته است (فلیسترها) دیگر برگزیدن به مقام رهبری روحانی چون شائول خیلی دیر شده بوده است»

گون وگ در باره سازشکاری داود مینویسد «تا چه حد داود در انتخاب وسیله میتوانست بی پروا و بی تفاوت باشد از این حادثه میتوان استنباط کرد که فرمانده سابق مزدوران شائول (داود) به فیلیسترها می پیوندد ۲۱/۱۱ س<sup>۱</sup>، ۲۷/۰۰۰ س<sup>۱</sup> او به خدمت شاه آنان آخیش که سلطان گات بود، در می آید. این واقعه که داود، مبارز بر علیه فیلیسترها که بتازگی منطقه یودائی کوگلیا را با موفقیت در مقابل فیلیسترها حفظ کرده بود ۲۳/۱ س<sup>۱</sup> از جانب همان فیلیسترها پذیرفته می شود، فقط از این دید قابل توجیه است که او در نظر آنان رئیس دسته مزدورانی بود که خدمت خود را به هر که بیشتر پردازد تقدیم می کرد. مردی چون شائول را مسلماً فیلیسترها نمی پذیرفتند. ولی برای داود این قبول خدمت فیلیسترها یک قدم مهم دیگر در راه سیاست عملی و واقعی برای دسترسی به قدرتی پا بر جا بود.

داود تحت الحمایه آخیش شاه شد و در مقابل منطقه زیگ لاگ در جنوب غربی کوه یودا کنار دشت ساحلی را در اختیار خود گرفت. او برای حفظ این امتیاز متعهد گردید ارباب خود را در جنگ همراهی کند ۲۷ س<sup>۱</sup>. طبق گزارش ۲۷/۶ س<sup>۱</sup>، زیگ لاگ به شاهان یودا تعلق گرفت، تا امروز، که مقصود زمان تنظیم گزارش بوده است. این یادداشت فرق اساسی و خاص بین داود و شائول را یکبار دیگر روشن می سازد. شائول موطنی خاص داشت که در آنجا قلعه ای ساخت و ساکن گردید ولی ناحیه گیئنا به او تعلق نداشت. داود بر عکس در فضای نظام قدیم کنعانی - فیلیستری ارباب یک شهر می شود، با حقوق اربابی که به اتکاء تحت الحمایگی بسیار قابل ملاحظه است. به این وسیله داود در حوزه این نظام در باری جای خود را تثبیت می کند... این موفقیت جدید موقعیت او را در مقابل شائول تقویت می نماید. میتوان حدس زد که تعداد مزدوران و سربازان داود در این زمان توسعه یافته باشد. اما آنچه مهمتر است او در مقام تحت الحمایه فیلیسترها میتوانست از تکنیک جنگی خاص آنها (ارابه های جنگی) بهره گیری کرده و آنرا بکار گیرد» اگر همان شرح مختصر کتاب مقدس را که در باره به قدرت رسیدن داود بیان شده به دقت بررسی کنیم درمی یابیم که با وجود کوشش تنظیم کنندگان روایت در حفظ آبروی داود مقدس و نور چشم یهوه، شاه پیمبر یهودیانیکه در تبعید او را مسیح و ناجی خویش می پنداشتند، حقایق تلخی که معرف سیاست بازیهای خون آلود است قابل تشخیص می باشد. داود به ولی نعمت خود خیانت می کند و با دشمنان او سازش مینماید تا به حمایت آنان به قدرت و امارت دست یابد. از کتاب مقدس چنین برمی آید که داود در اثر همکاری با فیلیسترها، دشمنان اصلی اقوام بنی اسرائیل و غارت و چپاول اموال و کشتار مردم مورد نفرت اسرائیلیان

بوده است. در ۲۷/۱۲ س<sup>۱</sup> آمده: وقتی داود به خدمت آخیش شاه در می آید او به داود اعتماد می کند «زیرا او با خود می گوید داود خود را در پیش قوم خویش چنان منفور ساخته که مجبور است برای همیشه خادم من باقی ماند». داود پسر شائول را بر علیه پدر به توطئه تشویق می کند. سردار شائول و پسر عم او آبنرا را تطمیع و بسوی خود جلب می نماید ولی پس از استفاده لازم از آبنرا او را به دم شمشیر می سپارد و بالاخره هم با تظاهر به تاسف و تالم از قتل او در عزایش زاری می کند و عود می نوازد و سرود میخواند!! ۳۹-۳/۳ س<sup>۲</sup>. هنگامیکه شائول، تنها مانع دست یابی او به سلطنت کل اسرائیل گشته می شود داود پیرهن خویش می درد و در مرثیه شائول شعر می سراید... ۱/۱ س<sup>۲</sup> ولی چندی بعد همه فرزندان و اعقاب او را به جلاد می سپارد!! ۱۴-۲۱/۱ س<sup>۲</sup>. مطالعه دقیق همین دو روایت، که در آنها سعی شده با دلایل بسیار بی پایه ای داود را تبرئه نمایند، ما را به درجه قابلیت داود به سیاست بازی و حيله گری آمیخته با قساوت و واقع بینی آشنا میسازد. جالبست راوی خود تأیید می کند این شیون و ناله داود که برای جلب نظر مردم بوده است بسیار مورد پسند آنان واقع می شود ۶-۳/۳ س<sup>۲</sup>. زیرکی، تیزبینی، قساوت و آگاهی از نیرنگ های سیاسی از مشخصات برجسته داود است که در کتاب مقدس هیچ فرمانروائی با او برابری نمی کند.

نابال مردی بسیار ثروتمند بود که در کارمل میزیست. او زنی زیبا روی بنام ابی گیل داشت. داود با حيله و زور هم زن نابال را تصرف می کند و هم مالش را و این ضربه برای نابال چنان سنگین است که به زبان کتاب مقدس «قلب او از حرکت باز می ایستد»- ۲۵/۱ س<sup>۱</sup>. گون و گ در این باره مینویسد:

«در اینکه ترقی و پیشرفت داود را باید موفقیتی وابسته به اعمال قدرت مداوم دانست نه تنها از یادداشت کوتاه ۲۲/۱ س<sup>۱</sup> بر می آید (تشکیل سپاهی از اجیران و مبادرت به غارت و چپاول) بلکه تمام حکایات بعدی معرف این واقعیت است. بخصوص در این مورد روایت ازدواج با ابی گیل، که شوهر ثروتمند خود نابال را رها کرد و با ثروت هنگفت او زن داود می شود، بسیار جالبست ۲۵ س<sup>۱</sup>. داود از نابال طلب باج کرد و از او خواست تا بدون سر و صدا اموالش را به پیروان داود سپارد. چون نابال تسلیم نشد داود تصمیم گرفت خواسته خود را با زور بدست آورد. اما با پادرمیانی ابی گیل این عمل رخ نداد. بلافاصله پس از این واقعه چون نابال از طرح داود مطلع می شود از ترس قالب تهی می کند. این حکایت برای ارائه و درک نقش دار و دسته داود بسیار آموزنده است».

داود نه تنها در کار سیاست و کسب قدرت به هیچ مانع اخلاقی نمی اندیشد که در امور

اجتماعی و شخصی نیز به اصولی پای بند نیست. یک نمونه جالب شرح بیت الشبع شهبانوی در بار و مادر سلیمان است. قصه کتاب مقدس چنین آغاز میشود:

«روزی داود از فراز قصرش به اطراف می نگریست زنی را دید که حمام می کند او زنی زیبا بود...» داود کسانی را برای تحقیق می فرستد و آنها این زیبا روی را که بیت الشبع دختر عمی ال (در بعضی از نسخ الی عم) و زوجه اوریا یکی از افسران سپاه یوآب سپهدار داود بود، به کاخ شاه می آورند و او هم بدون اعتنا به این واقعیت که بیت الشبع شوهر دار و زن یکی از افسران خود اوست با این زن هم خوابه می شود. اوریا ی بینوا که برای حفظ سلطنت داود در جبهه جنگ جانفشانی می کند انقدر به داود و وظیفه سربازی خود وفادار است که وقتی او را مرخص می کنند تا چند روزی در خانه خود بسر برد راضی نمی شود از این فرصت بهره گرفته و در کنار زن زیبای خویش استراحت کند و در پاسخ داود که چرا به خانه خود نمی روی بی خبر از تجاوزی که در حق او روا داشته اند مگوید «صندوق مقدس، اسرائیل و یودا در خیمه بسر میبرند و یوآب و سربازان سرور من (داود) در چادر و در بیابان می گذرانند. من چگونه به خود اجازه دهم به خانه خود رفته بپوشم و بخورم و با زنم هم خوابگی کنم؟» - ۱۱/۱۱ س ۲. اوریا شب را بر دروازه کاخ شاهی صبح می کند ولی داود پاداش وفاداری اوریا را چنین می دهد که «صبح دیگر داود نامه ای به یوآب نوشت و به اوریا داد تا برای او ببرد. در آن نامه چنین آمده بود: اوریا را در صف مقدم قرار ده، جانیکه جنگ به شدت بر پا می گردد و سپس خود را از او عقب کشید تا هدف قرار گیرد و کشته شود». ۱۱/۱۴-۱۵ س ۲. اوریا ی نگون بخت با دست خویش حکم قتلش را به میدان جنگ میرد، بدون آنکه حتی موفق شود زوجه خود را به بیند. پس از کشته شدن اوریا بیت الشبع زن رسمی داود و فخر الملوک در بار او می گردد. او همان جده عیسی مسیح است که در انجیل نیز از او یاد شده است. این کار داود حتی در آن دوران نیز به حدی زشت است که راویان گزارش مجبورند او را به زبان یهوه لعنت کنند. یهوه به داود می گوید تو نظیر آن ثروتمند جنایتکاری که گله های فراوان داشت ولی به تنها بره یک فقیر مستمند هم چشم دوخت و آنرا از این بینوا گرفت. یهوه همه چیز را به تو ارزانی کرد و خانه و زنان زیاد به تو داد ولی تو باز هم چشم طمع به تنها امید اوریا ی بینوا دوختی... «تو اوریا را با شمشیر کشتی و زن او را تصاحب کردی... پس اکنون شمشیر هرگز از خانه تو نباید دور شود».

یهوه فرزند داود و بیت الشبع را زنا زاده می خواند و حکم قتلش را صادر می کند. ولی با وجود همه شماتت ها و تهدیدها، که برخلاف سنت کتاب بخش کاملی را اشغال نموده



است، نویسنده‌گان که داود مغضوب خداوند و خانه محکوم به تیغ تیز یهوه را برای روایات آینده خود شایسته نمی‌بینند با یک پوزش خواهی داود مسئله را حل کرده نه تنها بیت الشیع را مورد محبت یهوه می‌سازند که فرزند او سلیمان را محبوب خدا می‌نمایند. در کتاب مقدس آمده «یهوه سلیمان را دوست داشت و ناتان نبی را فرستاد تا به خاطر یهوه نام بدی جا (محبوب خدا) به بچه دهد» ۱۲/۲۵ س<sup>۲</sup> و در بیبل واحد این روایت را نشان عضو یهوه تفسیر کرده و مینویسد «این نام گذاری ناتان می‌رساند که یهوه مجدداً با داود بر سر مهر آمده است» از این برداشت کتاب مقدس میتوان دریافت که چگونه قضایا با همان روش بدوی به سادگی حل میشود. جالبست که این خوی زنا کاری داود به فرزندان او هم اثر می‌گذارد. در یکی از روایات کتاب مقدس عمل خیانت باری که پسر داود با خواهر خود می‌کند شرح داده میشود. آمنون به خواهر ناتنی خود تامار دل می‌بندد و به کمک عموزاده اش یون ادب خواهر را می‌فریبد و به خلوت می‌کشد و بزور و عنف با او هم خوابگی مینماید، بدون آنکه به ناله و التماس خواهرش توجهی نماید. پس از هتک ناموس خواهر به اوبی میل می‌گردد و تامار بی‌آبرو را که در اثر عمل برادر مطرود و بی‌پناه شده است با قساوت از خانه اش بیرون کرده در خیابان می‌اندازد ۲۲-۱۳/۱ س<sup>۲</sup> در دستورات تورات برای نزدیکی با خواهر ناتنی کیفر مرگ در نظر گرفته شده است ۲۰/۱۷ و ۱۸/۱۱ لوی، ۲۷/۲۲ د و در لوی ۲۰/۱۷ آمده است «باید در مقابل چشم همه فرزندان قوم نابود شود»

تجزیه و تحلیل روایات مربوط به داود در این مختصر میسر نیست. ولی با وجود همه گناهان و رذایلی که کتاب مقدس مستقیم و غیر مستقیم به داود نسبت میدهد در رسالات پس از تبعید بدون احساس کوچکترین تناقض و خلاف‌گویی او به عزیزترین و برجسته‌ترین شخصیت یهود مبدل می‌شود و بصورت یک ابر مرد بی‌بدیل برجستگی می‌یابد. داود پسر خدا و نخست زاده یهوه می‌گردد که در کنار او بر تخت نشسته است. کاهن بزرگ یهوه است که از خداوند متولد شده است. سلطان ابدی است که خانواده او تا ابد از جانب یهوه به شاهی برگزیده شده است. داود عصای سلطنت و قدرت حکومت را از جانب یهوه دریافت داشته است (چون حمورابی که عصای سلطنت و حلقه‌ای که نماینده قدرت بود از شمش خدای خورشید دریافت کرد) در اغلب مزامیر سلطنت و شخصیت داود ستایش می‌شود و بالاخره او تجسم مسیح و ناجی قوم یهود می‌گردد که با تولد دولت داود یش در کوه صیون تجدید عظمت این قوم آغاز می‌شود. یهوه در مورد این «قلمرو مسیحائی» میگوید: «اکنون مایلم که گوسفندانم را جستجو کنم و از آنها شخصاً پرستاری نمایم، انسان که شبانی به

گله خود می پردازد ۳۴/۱۱ هز. ... من برای آنان فقط یک چوپان برمی گزینم، که آنان را به چراگاه هدایت کند، خادم خود داود را. او آنها را خواهد چرانند و شبانشان خواهد بود. من خودم، یهوه، خدای آنان خواهم بود و خادم من داود در میانشان امیر و شاه» ۳۴/۲۳۰۰۰ هز

با این برداشت، که پس از تبعید شکل گرفته است، در روز موعود داود در قالب مسیح یهوه باز خواهد گشت و قوم یهود را نجات خواهد داد.

راویان و نویسندگان کتاب مقدس در اسارت و پراکندگی و ضعف و زبونی به آرزوی ناجی و رهبر قدرتمندی بودند که هویت و شخصیت آنان را ثبات و برجستگی بخشد. چون بنا بر معتقدات و برداشتهای اجتماعی که در جامعه بابلی حاکم بود فقط یک سلطان مقتدر و پیمبر گونه قادر به انجام این معجزه می گردید. شاهی نظیر داود را تنها شخصیت متکی به تاریخ گذشته خود میدیدند که قادر است مجدداً، به انسان که در آغاز تشکیل دولت در اسرائیل رخ داد، دولت قدرتمندی را بوجود آورد و همه دشمنان قوم یهود را نابود و یهودیان پراکنده را در سرزمین کنعان جمع آوری کند. باید پذیرفت که این انتظار یهودیان بی پایه نبوده است و داود با همه رذایلی که به او نسبت داده میشود دولتمدار سیاست باز قابلی است که او را باید خالق واقعی دولت اسرائیل و یودا دانست. داود در انتخاب مرکز دولت خود نیز استعداد و تیزبینی خویش را به ظهور میرساند. اورشلیم یا یروشالایم عبری شهری بسیار قدیمی است که در اصل بیت شولمانی نامداشته است. حدس میزنند در این شهر خدائی بنام شولمان پرستش می شده است و نامهای شالمانوشاه موآبیت شالمانآزار معروف، که در اصل شولیمانوب ازاریدو، بوده است، اب شالوم، پسر داود... از همان شولمانو مشتق گردیده اند.

این شهر در نامه های امارنه اوروزالیم نامیده شده است. در تورات این شهر را کیربات شالوم یا شالم (سالم) شهر نامیده اند که در دوران ابراهیم کاهن شاهی بنام زدک بران حکومت داشته است و او کاهن اعظم خدای ال الیون خالق زمین و آسمان بوده است (کون شمائیم و ارض). در زمان داود این شهر در تصرف یبوزیت های غیر سامی بوده است. از قرائن چنین برمی آید که این شهر مرکز مهم مذهبی کنعانیان بشمار میرفته است. داود با دسته اجیرهای خود به این شهر حمله می کند و با وجود آنکه موفق به تصرف آن نمی شود تپه ای در کنار آن بنام صیون را تسخیر می نماید و همین تپه را داود شهر نامیده مرکز دولت خود را در آنجا برقرار می سازد. درباره چگونگی تبدیل این شهر به پایتخت داود شرحی در کتاب مقدس داده نشده است ولی بدون مقدمه از کاهنی سخن رفته بنام زدک که ابتدا در کنار ایباتار کاهن اسرائیلی و بعداً نیز به تنهایی کاهن اعظم در بار داود می شود و اعقاب او پس از سلطنت

سلیمان تا حدود یک هزار سال کهانت اعظم معبد اورشلیم را بعهدہ دارند. بنظر من این زدک از نسل همان زدک کاهن شاه شالم شهر است. در روایت ابراهیم زدک، به اعتبار کهانت خدای اعلای شهر، ابراهیم را تقدیس و تبرک مینماید. با این عمل بین سنت مذهبی شهر کنعانی شالم با سنت یهوه پرستی داود شهر ارتباط و پیوستگی حاصل می گردد. در کتاب مقدس از اینگونه روایات و اشارات فراوان است که تنظیم کنندگان به منظور توجیه هدف خود حوادثی را در دورانهای فرضی گذشته طرح می کنند و بدون هیچگونه ارتباطی آنها را با روایات دیگر ترکیب نموده و از این ترکیب به نحو مستقیم یا غیر مستقیم بهره گیری می نمایند. در نظر اول انتخاب تپه کوچکی که در اصل بیوزیتی است و قسمت اعظم شهر اصلی وابسته به آن هم بعدها نیز در تصرف این قوم کنعانی باقی مانده است، به پایتخت دولت و مرکز روحانیت و معبد و دربار سلطنتی داود عجیب می نماید. اما اگر دقت کنیم در خواهیم یافت که داود سیاستمدار زیرک با این کار چند نظر را تأمین کرده است: ۱- تسلط بر صیون بوسیله هنگ اجیرهای داود انجام می پذیرد نه توسط اسرائیلیان. داود با این عمل اولین اقدام اساسی برای تشکیل دولت را با کمک گارد خاص خود، که تا پایان سلطنت سلیمان مهمترین وسیله اعمال قدرت دربار بشمار میرود، به نتیجه می رساند. آلت معتقد است از این حادثه میتوان پی برد که این سپاه اجیر برای داود چقدر اهمیت داشته است و اصولاً موجب قدرت اضافی برای تثبیت سلطه او گردیده است. تپه صیون را در روایات مذهبی خانه یهوه و مهمترین مکان مقدس اسرائیلیان توجیه کرده اند و ارتباط آن با داود شهر و تصرف و توسعه این شهر توسط داود به دولت او قدرت و اهمیت بخشیده است.

۲- با انتخاب زدوک به کهانت اورشلیم داود پلی بین کهانت قدیم کنعانی و روحانیت در حال تشکیل اسرائیلی ایجاد می کند. در جامعه اسرائیلیان تا زمان داود روحانیت متشکل وجود نداشت. داود اولین رهبر این جامعه است که این روحانیت وابسته به دربار را بوجود می آورد. (در ترجمه عهد عتیق از عبری، زدوک را صدوق تلفظ مینمایند).

۳- مراکز مذهبی قدیم اسرائیلیان بت ال، شیلو و گیلگال بوده است و بخصوص بت ال و شیلو پیوسته مورد توجه مردم قرار داشته اند و برای زیارت به این مکانها سفر می کرده اند. صندوق مقدس یا آرون هابریتم، ابتدا در این مکانها مستقر بوده است. چون این شهرها در حوزه استقرار قبایل اسرائیلی قرار داشته است داود یودائی برای آنکه توجه مردم را از آن مناطق به ناحیه ای یودائی و مرکزی، که وابسته به دربار و خانواده داود باشد جلب کند،

ابتدا صیون و سپس، به وسیله پیوند بازداک و روحانیت کنعانی، تمام اورشلیم را مرکز دینی- درباری خود ساخت تا به این وسیله یودائیان را در بین قبایل دیگر امتیاز بخشد و اسرائیلیان را، که هیچگاه با یودائیان وحدت کامل نیافتند، به دربار خویش وابسته سازد.

آلت معتقد است که اورشلیم یک مرکز مقدس سلطنتی بود و وسیله تثبیت قدرت مذهبی داود گردید. بهمین جهت اسرائیلیان (قبایل شمالی) آنرا کاملاً نپذیرفتند و پس از جدائی از یودا شهرهای قدیم مذهبی خود را مجدداً توسعه بخشیدند.

اغلب محققین به این نکته توجه نموده اند که اصولاً صندوق مقدس بیشتر در نزد اسرائیلیان مورد ستایش بوده است و یودائیان چندان به آن توجه نداشتند. آلت معتقد است که رابطه یودائیان با صندوق مقدس چون اسرائیلیان نزدیک نبود و بهمین جهت هم در تمام مدت این صندوق در منطقه نفوذ اسرائیلیان حفظ می شد.

نوت با تأیید این نظریه علت انتقال صندوق مقدس را به اورشلیم جلب نظر اسرائیلیان از جانب داود توجیه می کند. بهمین جهت داود ابتدا پسران خود را به کهنات آن گماشت ۸/۱۸ س<sup>۲</sup> و انتخاب کاهن و روحانی درباری را، که قبلاً مرسوم نبود، معمول ساخت. ۸/۱۷ س<sup>۲</sup>، ۴/۴ ش<sup>۱</sup>...

۴- از روایات بطور غیر مستقیم چنین بر می آید که داود با انتخاب اورشلیم بین تمدن و سنن قدیم این سرزمین و سنتهای عشایری پیوندی برقرار ساخت و برای تشکل معبد و دربار خویش از فرهنگ شهری پیشرفته کنعانیان استفاده کرد. وجود روحانیت کنعانی و بخصوص انتخاب زدک کمک مؤثری برای تحکیم دولت داود بشمار میرفت.

اما از سوی دیگر وصلت با کهنات و مذهب کنعانی سبب شد که در دین ساده عشایر آزاد تغییرات عمیقی بوجود آید. هر چند تاریخ قابل اعتمادی در دست نیست ولی از قرائن میتوان پی برد که پیوند دربار داود و سلیمان با معبد و روحانیت قدیم سبب شد که دین صحرا یا دین موسی بکلی تشریفاتی و درباری گردد و چون مذاهب کنعانی وابسته به روحانیت و شعائر معبدی شود.

در کتاب مقدس سلطنت داود پابرجا و مستحکم برداشت شده است، حکومتی که برگزیده یهوه و مورد حمایت ناتان نبی و روحانیت اسرائیل، تحت حمایت گارد مخصوص و مورد تأیید مردم بوده است. با تمام کوششی که در تبلیغ این نظریه شده است از لابلای حکایات و روایات موجود میتوان دریافت که چنین برداشتی با واقعیت تطبیق نمی نماید. آبشالم پسر داود بر علیه او قیام می کند. از بیان کتاب مقدس بر می آید که در این قیام جز

گردد مخصوص داود همه مرده از ایشالیم حمایت کرده و با داود مخالفت مینمایند. در ۱۶، ۱۸ و ۱۵، ۱۴ س<sup>۲</sup> می بینیم که مرده از داود برگشته اند و فقط پشتیبانی نگردد مخصوص و اجرهای شخصی او مانع سرنگون شدن دوستش می گردند. در این روایت چنین آمده است: «دل اسرائیلیان به سوی ایشالیم متمایل شد. پس داود به همه خدمه خود که هنوز با او در اورشلیم مانده بودند گفت، برخیزید ما باید فرار کنیم زیرا برای ما دیگر نجاتی از ایشالیم نیست. عجله کنید و گرنه او خواهد آمد و بر ما غلبه خواهد کرد و ما را در تیره بختی سرنگون ساخته و تمام شهر را با شمشیر بران خواهد کوفت».

«ایشالیم با تمام سپاه اسرائیل به اورشلیم آمد. همچنین آخی توفل با او بود (مشاور داود). آنگاه که هوشانی دوست نزدیک داود نیز به جانب ایشالیم آمد به او گفت زنده باد شاه! ایشالیم پرسید آیا چنین است محبت توبه دوستت داود؟ چرا توبا دوستت رفتی؟ هوشانی گفت. نه من تعلق به آن کسی دارم که بیهوه، این قوم و همه اسرائیلیان برگزیده اند.» در روایت دیگری قیام مردی بنام شبا از قبیله بنیامین مطرح می گردد - ۲۰/۱ س<sup>۲</sup> در این حکایت نیز آمده «همه اسرائیلیان داود را ترک کرده به شبا پسر بیخریس پیوستند. مردان یودا ولی به پادشاه خود وفادار ماندند، از اردن تا اورشلیم».

در این برخورد نیز سپاه اجیر داود، کرتی و پلتی ها نقش عمده به عهده دارند. از این روایت برمی آید که اصولاً اسرائیلیان با داود نظر خوشی نداشتند و او در حقیقت به زورگارد اجیر خود و مردان قبیله یودا، قوم خود او، توانسته بوده است بر اسرائیل تسلط یابد. در قیام های ایشالیم و شبا اسرائیلیان از موقعیت استفاده کرده خواسته اند خود را از یوغ داود رها سازند ولی سپاه کرتی و پلتی مانع این کار شده اند. کرتی را مردم جزیره کیرت و پلتی را اهالی پلت یا فلسطین و بعبارت دیگر فیلیسترها توجیه کرده اند، که در واقع همه از مخالفین و دشمنان اسرائیلیها بوده اند. به این روایت داود فقط به کمک دشمنان اولیه اسرائیلیان توانسته بوده است بر آنان سلطنت کند.

بالاخره آخرین برخوردها در دربار و برای تعیین جانشین داود گزارش می شود. در دوران شائول سلطنت موروثی نبود ولی پس از آنکه داود بر اوضاع مسلط شد و مقرر حکومت و دربار و کهنانت را برقرار ساخت، به کمک همان روحانیت و ناتان نبی، که از نبوت فقط نامی برای او ذکر شده ولی آثاری ارائه نگردیده است، منشاء الوهیت به سلطنت خود بخشید و آنرا موروثی نمود. در کتاب مقدس صریحاً اعلام میشود که سلطنت داود برگزیده بیهوه و ابدی است و بر نظام کاهن شاهی ملخی زدک استوار است. (مزامیر ۱، ۱۸، ۲۱، ۸۹، ۱۱۰،

۱۳۲، ... ۷/۱۴ س<sup>۲</sup> در ترجمه از عبری ملخی زدک را ملکی صدق تلفظ می کنند.)

ناتان که از ابتدای سلطنت داود وابسته به دربار و پشتیبان بیت الشبع و مربی سلیمان است خود را خادم شاه میداند. در ملاقات با داود ناتان حکم نمی کند بلکه فرمانبر است. در ۱/۲۳ ش<sup>۱</sup> «ناتان به حضور شاه که رسید خود را بر زمین افکند و روی بر خاک گذاشت و گفت ای شاه و سرور و ارباب من». اگر این برخورد را با نبی های مردمی چون عاموس و هوسب، که بجای تکریم و تعظیم فریاد بر شاهان میزدند، مقایسه کنیم آنگاه در خواهیم یافت که ناتان را یک نبی مستقل از دربار نمیتوان توجیه کرد. در بحث نبوت شخصیت این گونه نبی ها را بیشتر بررسی خواهیم کرد. سلطنت داود اصولاً به کمک روحانیت موظف ایجاد و تثبیت شد. آلت در این باره مینویسد «نمیتوان انکار کرد که سلطنت در قلمرو اسرائیل از رهبری روحانی و مذهبی قبل از تشکیل دولت سرچشمه گرفته و ساختمان داخلی آنهم در ابتدا زیاد از این عامل جدا نشده بوده است».

رنکس مینویسد «در اسرائیل سلطنت مقام مقدسی توجیه شد. شاه مسیح یهوه است و بر تخت سلطنت یهوه جلوس می کند. معبد که با دربار وابسته بود در عین حال که مکان مقدس بود حرم سلطنتی نیز بشمار میرفت، بطوریکه شاه بمعنی واقعی کلمه متکی به حقوق یهوه سلطنت می کرد».

بناباه سنت های عشیره ای و قومی و دستورهای مذهبی که نمونه آن در ۱۷-۲۱/۱۵ دیده می شود، حق ارشدیت و جانشینی به نخست زاده تعلق داشته است. پسر ارشد داود ادونیا نام دارد که میبایستی جانشین او گردد. بهمین جهت وقتی داود سالخورده و مرگ او نزدیک می شود ادونیا مقدمات جانشینی خود را فراهم میسازد. بیت الشبع سوگلی داود و شهبانوی حرم اوست و پسر او سلیمان مورد حمایت ناتان و زدک کاهن اعظم دربار و وابسته به روحانیت ریشه دار کنعان قرار داد. سپاه اجیر پلتنی و کرتی نیز از سلیمان، که فرزند نهم داود است، پشتیبانی می کنند و فرمانده آنان پنا یا از حامیان موثر و ثابت قدم اوست. بنظر میرسد که بیت الشبع برای سلطنت پسرش بتدریج مقدمات کار را فراهم نموده و بندوبست های لازم را انجام داده باشد. در مبارزه شدیدی که بین حامیان سلیمان و ادونیا در می گیرد برادر سلیمان جان خود را از دست میدهد و او بر تخت سلطنت داود جلوس می کند.

سلیمان یا شَلْمُه عبری را از سلم = شَلْم به معنی صلح و سلامت، مشتق میدانند ولی ریشه اصلی آن همان شولمانوست که قبلاً درباره آن بحث شد.

حکومت سلیمان بکلی شکل نوینی به خود میگیرد. داود را در شمار بانیان سلطنت و حکومت (اوزور پاتور) باید دانست که از بین مردم برخاسته‌اند و به اتکاء فعالیت، پشت کار، سیاست و قابلیت شخصی مقام خود را تثبیت نموده‌اند. بهمین جهت نیز دولت داود هنوز رابطه خود را با مردم قطع نکرده است. از دربار مجلل و معبد با شکوه و سلطنت پر ظمطراق اثری ارائه نمی‌شود. اما سلیمان یک شاهزاده درباریست که در ناز و نعمت رشد کرده و به قدرت پیش ساخته دست یافته است. هنر اصلی او این بوده است که از اینقدرت به کمال بهره گرفته و آنرا تحکیه بخشیده است. در کتاب مقدس از اقدامات قابله تحسین و عظیم سلیمان جز بر پاداشتن معبد و دربار با شکوه، حرم سفینی بی نظیر، یوغ سختی که برگردن مردم نهاد و آزان را با مالیاتهای سنگین و باج و خراج بار کرد. عمل قساوت در ناپود ساختن رقیبای خود و زندگی با تجمل فراوان و عیش و عشرت شاهکار دیگری ارائه نمی‌شود و خواننده تعجب می‌کند که چگونه یک چنین چهارپایه که شکننده است بیخود و مروج بت پرستی نیز نامیده‌اند، تا این حد ستایش می‌کنند. در باره عقل و درایت سلیمان در همان روایتی که او را میثاق شکن می‌خواند چنین آمده است: «عقل و حکمت سلیمان بزرگتر از عقول همه فرزندان شرق و همه مصریان بود. او از همه مردمان روزگار عاقلتر بود». در روایات پس از تبعید سلیمان بسیار مورد تحسین قرار گرفته است تا جائیکه در ادبیات متأخر به یک پیامبر جلیل القدر و موجودی اقلانه‌ای مبدل شده است.

بنظر من علت اساسی آنستکه قوم اسرائیل تا زمان سلیمان زده و نتدانی نداشت و فقد دولت و هویت شناخته شده‌ای بود بعد از سلیمان نیز از تقسیم این دولت بدو بخش شمال و جنوب دو سلطنت کوچک بوجود آمد که باز هم اهمیت تاریخی نداشتند. اسرائیل پس از اضمحلال این دو امیرنشین نیز هرگز دارای دولت مستقل و صاحب نام نشدند. بهمین جهت داود که دولت اسرائیل را تأسیس کرد و سلیمان که بآن نامی داد برای یهودیان تنظیم کننده کتاب مقدس به سلاطین ایدالی مبدل گردیدند و با تمام رذایلی که از آنها گزارش میشود این تنها پادشاهان کل اسرائیل را ستودند.

سلیمان در آغاز سلطنت خود به یک تصفیه خونین دست زد. برادر خود ادونیا را، که در معبد به او قول داده و سوگند خورده بود جانش را مصون دارد، کشت و بنایا فرمانده سپه اجیر داود جلاد او شد. ۲/۲۵ ش. آبیانز را تبعید کرد. یوآب سردار پیر داود را، که در بحکبه سلطنت خانه داود نقش مهمی داشت، به جای قدردانی به دست بندید اندام کرد و بندید به پاداش این خیانت مقام یوآب را بدست آورد و سپهدار سلیمان شد. جالبست که یوآب به

معبد یناه میبرد ولی سلیمان به بنایا دستور می دهد در همان محراب یهوه او را بقتل رساند، کاریکه برای اسرائیلیان گناهی بزرگ بشمار میرفت ۲/۳۱ ش<sup>۱</sup> شیمی سپید موی را که پدرش داود به او سوگند خورده بود به جانش تجاوز نکند، به اعدام محکوم ساخت و باز هم بنایا جلاد سلیمان فرمان او را اجرا کرد و سر شیمی را از بدن جدا ساخت ۲/۴۶ ش<sup>۱</sup> و آنزمان بود که به روایت کتاب مقدس سلیمان رقبای احتمالی خویش را از میان برد و «قدرت محکم در دست سلیمان جای گرفت». بهانه هائی که برای این جنایات ابداع میشود بعدی ابتدائی و عامیانه است که خواننده آنرا احساس می کند. برای نمونه میتوان قصه گیبونیتها و ارتباط آن با کشتار فرزندان شائول و قتل شیمی را بیان کرد. در روایت یوشع بدون مقدمه قصه ای ابداع میشود. اهالی گیبونیت که در شمار مردم کنعان و خرم یهوه میباشند و قتل عام آنها برای اسرائیلیان واجب شمرده شده است خود را چون گدایان میسازند و پیش یوشع آمده و اظهار می کنند آنها کنعانی نیستند و از منطقه دوری آمده اند و با یوشع میثاق عدم تعرض می بندند و هنگامیکه یوشع در می یابد به او دروغ گفته اند آنها را به چوب بری و کارهای مشکل مشغول میسازد. در روایت داود به صورتی ساختگی اشاره به مبارزه شائول با گیبونیتها و کشته شدن برخی از آنان می گردد. در روایت داود و قتل فرزندان شائول را وی تکیه به قرارداد چندین نسل قبل می کند و مینویسد البته شائول به خاطر نجات و سلامت اسرائیل با گیبونیتها جنگید ولی چون یوشع به گیبونیتها قول داده بود و شائول این پیمان را شکست! داود مجبور بود پسران شائول را تحویل جلاد دهد!! اما در همین روایت نقل میشود که شیمی از خانواده شائول به خاطر این جنایتی که داود نسبت به فرزندان شائول انجام میدهد به او پرخاش میکند و هنگامیکه اطرافیان داود قصد دارند به شیمی آزار رسانند داود به آنها می گوید این مرد حق دارد و یهوه به او فرمان داده است مرا لعنت کند و دشنام دهد!. بعبارت دیگر جنایت خود را تأیید می کند و هیچ اشاره ای به قصد ساختگی گیبونیتها نمی نماید. بعد هم به شیمی قول می دهد جان او را از آسیب مصون دارد. (شیمی = شمعی) هنگامیکه سلیمان به قتل شیمی پیرمبادرت می ورزد راوی معتقد است که پدر سلیمان با شیمی میثاق داشته است که او را آسیب نرساند ولی این وعده شامل سلیمان نمی گردد. بعبارت دیگر در مورد شائول وعده چندین نسل قبل آنهم بدشمنان فریکار اسرائیل معتبر است و حتی اگر پادشاه اسرائیلیان برای نجات اسرائیل مجبور به جنگ با آنان گردد میثاق یوشع را شکسته است و پسرانش باید به قتل رسند ولی در مورد سلیمان وعده پدرش به یک اسرائیلی محترم دیگر اعتبار ندارد و شیمی پیر که حتی در مبارزه سلیمان و آدونیا طرف



سلیمان را گرفته بود باید جان دهد.

اگر این قصه‌های ناشیانه را بدقت مطالعه کنیم خواهیم دید که چگونه راویان برای توجیه نظریات خود به جعل روایاتی پرداخته و در وسط نقالیهای خویش وارد ساخته‌اند. برای دفاع از جزایات داود و سلیمان نیز بحث کافی از این قصه‌ها ابداع گشته است ولی به سادگی بی اعتباری و ناشیانه بودن آنها روشن میگردد. بخصوص اگر توجه کنیم که قصص مربوط به ده‌ها سال، قرن‌ها پس از وقوع حوادث یک جا تنظیم شده است، بهتر به توجیه این خلافتگوئیها آشنا می گردیم.

باری سلیمان اولین فرمانروای اسرائیلیان است که کار اجباری و بیگاری را مرسوم میسازد و برای تشکیلات آن فرمانده‌ای برمی‌گزیند ۱۹-۵/۹ ش<sup>۱</sup>. در ساختمان معبد و قصر خود سلیمان از این تشکیلات بهره‌گیری مینماید. ساختمان معبد هفت سال به طول می‌انجامد و سی هزار نفر به بیگاری گرفته میشود و هشتاد هزار سنگتراش و هفتاد هزار بار بروسی و شش هزار کارگر زیر نظر فرمانده کل عملیات به فعالیت میپردازند و برای ساختمان قصر ۱۳ سال وقت صرف میگردد و لشکر عظیمتری از کارگران و معماران و صنعتگران به کار میپردازند (۷-۶ ش<sup>۱</sup>). در کتاب مقدس از دربار مجلل، یکهزار و چهار صد ارابه و ۱۲ هزار ارابه‌ران سلطنتی، و چهار هزار طویله (۲۶/۱۰ ش<sup>۱</sup> و ۵/۶ ش<sup>۱</sup>) حرم عظیم او که هزاران زن صیغه و عقدی در آن بسر میبرده‌اند و فقط هفتصد نفر از شاهزاده خانمها در این حرم بودند، مخارج سنگین معبد و قصر سلطنتی... سخن رفته است و از این روایات چنین برمی‌آید که این مخارج سرسام آور و گزاف را سلیمان با فشار و زور و وضع مالیاتهای سنگین و بیگاری تامین میکرده است. در روایت پسر سلیمان، رحبعام، به صراحت از یوغی سخت سخن گفته میشود که سلیمان برگردن مردم نهاده بوده است. ۱۲/ ش<sup>۱</sup>. در باره وضع مالیاتها و موظف بودن فرمانداران به تامین مخارج دربار نیز گزارش شده است. جالبست که در پایان روایت سلیمان او پیمان شکنی معرفی میشود که میثاق یهوه را مراعات نکرده و بت پرستی را رواج داده است. او برای خدایان بیگانه محرابهایی میسازد و قربانیهایی میدهد - ۱۱/ ش<sup>۱</sup>. سلیمان از نظر یهوه ملعون و مطرود معرفی میشود «زیرا میثاق یهوه را شکسته و به خدایان دیگر خدمت کرده است، با وجود آنکه خداوند دوبار بر او ظاهر شده و او را از خدمت به خدایان بیگانه بر حذر داشته بوده است... ۱۱/۹ ش<sup>۱</sup>

قبل از پایان بحث سلطنت داود و سلیمان، که در ادبیات یهودی بسیار مورد توجه قرار

گرفته است، به نظر چند نفر از محققین اشاره میکنم.

چون برایت مینویسد: «همانگونه که ساختمان معبد از مدلهای فنیقی اقتباس شده بود، بسیاری از سیمبلهای آن نیز زمینه پاگانیزم<sup>۱</sup> داشت. مثلاً دریای برنز ۷/۲۳ ش<sup>۱</sup> شاید نشانه اقیانوس زیرزمین و آب شیرین یا سرچشمه حیات و باروری باشد و محراب برای سوزاندن قربانی، گه بنظر میرسد معرف کوه خدایان (در مذاهب کنعانی) بوده است. این موارد بطور غیر قابل انکار مسبب تقویت خطری شد که از نفوذ مفاهیم و برداشتهای بت پرستی در دین اسرائیلیان حاصل میگردد». او درباره سلیمان چنین می گوید:

«کتاب مقدس به ما چهره دیگر و زشت این دوران را ارائه میدهد و آشکار میسازد که این دوران به اصطلاح طلانی همه اش زرین نبوده است، برای برخی ثروت بیار آورده است ولی برای انبوه کثیری بردگی و بندگی. بهای همه آنها افزایش قدرت دولت و ایجاد یک فشار و باری بود که در اسرائیل سابقه نداشت... سلیمان بر رعایای خود فشار سنگینی بصورت مالیات وارد آورد. او تقسیم بندی های جدیدی برای مالیات گیری و مشاغل نوین به این منظور ایجاد کرد تا به این وسیله بردرآمد دولت بیفزاید. هر ناحیه ای مجبور بود خرج یک ماه در بار را تأمین کند. این عمل یک فشار وحشتناکی بر توده مردم وارد میساخت. فرمانداران ۱۲ استان از طرف شاه تعیین می شدند و اعضاء کابینه او بشمار میرفتند و آنها میبایستی مخارج دولت را تأمین کنند<sup>۲</sup>. در بین فرمانداران از اقوام و دامادهای سلیمان وجود داشتند. فشار بحدی بود که گاهی مردم به ستوه آمده مامورین دولت را می کشتند و حتی سنکسار می کردند (۲/۱۸ ش<sup>۱</sup>) تحمل این فشارها برای اسرائیلیان نوامد که به آزادی عادت کرده بودند، بسیار مشکل بود.

کار در معادن بی اندازه شاق و غیر قابل تحمل بود و بسیاری از کارگران در این کارها تلف میشدند. بردگی بشدت برقرار بود. در دربار سلیمان و بین طبقه حاکمه فراوان بودند کسانی که خود را مالک تن و روح مردم میدانستند ۱۵-۱۲/۱ ش<sup>۱</sup>

ه. بکروه. بارنس: مینویسند که فشار بسیار زیاد سلیمان و دربار او بر مردم سبب شد که مردم شورش کنند ولی هر چند این شورشها به کمک سر بازان حرفه ای او و مزدوران و درباریان مرتباً سرکوب شده اند ولی بالاخره سبب جدائی اسرائیلیان از دولت یودا

۱- پاگان = زندیق، شرک، بت پرست، پیرو خدایان اساطیری.

۲- آمفیکتیونی واقعی در دوران سلیمان بوجود آمده بود و معبدی که باید نگاهداری می شد در بار

سلیمان بود.

می‌گردد. در زمان سلیمان طبقه مولد و دهقانان و کارگران چنان بینوا شدند که مجبور گردیدند در مقابل فشار اشراف غارتگر و توانگر به قیام پردازند. اختلاف طبقاتی بحدی فزونی یافت که جامعه را بکلی متزلزل ساخت» و بل دورانت مینویسد «سلطنت از اولین مراحل آن در اسرائیل با رقابت خون آلود توأم بود و تا آخرین لحظه از این خصیصه بی بهره نماند»

زنکنس مینویسد «آنچه ساموئل (شموئیل) در مورد مشخصات سلطنت توصیف کرد کاملاً برحکومت سلیمان منطبق بود، همانگونه که سلطنت او موبمواز برنامه پیشگونی روحانیت در دنوترونومیوم (۰۰/۱۷۵) منحرف میشود» و همچنین در مقایسه سلاطین خود کامه شرق با سلیمان مینویسد «سلیمان در همان اوان سلطنت با انتخاب یک چنین دسپوتیسم (حکومت مطلقه توأم با زور) راه انحطاط میپیمود. او برای خدایان بیگانه در بیت المقدس معبد ساخت و سنگ اختلاف و جدائی سیاسی را گذاشت که یروبعام آنرا از نظر مذهبی تثبیت کرد» در دین یهوه همه اسرائیلیان در برابر خدا یکسان بودند و در صحرا و در بین اپیروها کسی را بر کسی امتیازی نبود. در جامعه قضات تحول زیادی در این نظام اجتماعی بوجود نیامد. اما در نظام سلطنت بخصوص در دوران سلیمان، این رابطه بکلی متحول شد و جامعه به طبقات فقیر و ثروتمند تقسیم گردید و بالاخره در بار و سوگلی های آن و خادمین و کارمندان و درباریان، مالک اصلی مردم شدند و قدرت شاه بمعنی واقعی جانشین حکومت خدا شد و کاملاً همانگونه که در روایت شموئیل آمده است مردم بنده و برده شاه گردیدند، شاید هم اصولاً بیانات شموئیل بر شرایط واقعی زندگی سلیمان منطبق گردیده بوده است». در سلطنت سلیمان نیز به سه قیام بر علیه او اشاره میشود. حداد، رزن، و یروبعام ولی در این باره به اختصار پرداخته شده است. پس از مرگ سلیمان اسرائیلیان بر فرزند او رحبعام شوریدند و آنگونه که کتاب مقدس وصف میکند یوغ سختی را که پدر او برگردنشان نهاده بود شکستند و جز یودائیان که از قبیله و عشیره رحبعام بودند، ده قبیله دیگر اسرائیلیان از او بریدند و یروبعام، یکی از سرداران سلیمان را، که در زمان حیات او بر علیه شاه قیام کرده و بفرار مجبور شده بود، به سلطنت برگزیدند، دولت اسرائیل در این زمان به دو دولت شمالی، اسرائیل، و دولت جنوبی، یودا، تقسیم گردید. رحب - عام و یروپ - عام را فزونی بخش مردم معنی کرده‌اند و کُنیه (کونیه) یا لقب این دو میدانند.

در ۱۲/۳ ش<sup>۱</sup> آمده است «مردم به رحبعام گفتند پدر تو بر گردن مایوغی سخت نهاد. اگر این بار سنگینی را که پدرت بر ما تحمیل کرد و یوغی را که بر ما نهاد سبک کنی،

مابرای تو خدمت خواهیم کرد... پیران قوم به او نصیحت می کنند سخن مردم را بپذیر. اگر با آنها مهربانی کنی همیشه بتو خدمت خواهند کرد. ولی شاهزاده ناز پرورده که به استبداد خو کرده بود با مشاوران جوان خویش، که در همان فضای رشد او تربیت شده بودند، به مشورت نشست و آنها به او راهنمایی کردند که به مردم بگو «انگشت کوچک من قوی تر از کمر پدرم است. پدرم بر شما یوغی طاقت فرسا نهاد من آنرا سخت تر خواهم کرد. پدرم با شلاق شما را تادیب نمود من با عقرب (شلاق گره دار که بدن را پاره پاره می کرد) تنبیهتان خواهم کرد». او هم به مردم چنین گفت و همه، جز قبیله یودا، او را ترک گفتند. درباره صفات فرزند سلیمان کتاب مقدس چنین نقل می کند که رجعام برای ایجاد رعب و ترس بین مردم فرمانده کار اجباری خویش ادونی رام را مأمور سرکوبی میسازد ولی مردم او را سنگسار کرده می کشند و به خود شاه نیز حمله می کنند ولی او موفق به فرار میشود ۱۲/۱۸ ش<sup>۱</sup>. فساد و فشار سلطنت سلیمان که بصورت دُمل چرکینی جامعه اسرائیل را در بر گرفته بود بالاخره منفجر شد و دولت سلیمان را به دو نیمه ساخت. اگر روابط عشایری و قبیله ای مردم یودا را به فرزند سلیمان وابسته نمی کرد، پس از مرگ سلیمان اثری از خانواده داود، که میبایستی تا ابد به سلطنت ادامه دهد، باقی نمی ماند.

پس از تقسیم این دولت تا اضمحلال یودا حوادث قابل ذکری روی نمیدهد. کتاب مقدس دولت شمالی یا اسرائیل را، یکجا رافضی و عاصی توصیف می کند و آنها را خارج از جامعه یهوه پرستان میسازد ۱۲/۱۹ ش<sup>۱</sup>. درباره کلیه شاهان یودا نیز چنین قضاوت می کند که «جز داود و هیزکیا و یوشیا، همه شاهان (حتی سلیمان) رسوائی به بار آوردند و تا اضمحلال خویش همه شاهان یودا قانون خدا را ترک گفتند» ۴۹/۴۹ سیرا. جالب آنست که داود به شهادت کتاب مقدس بیش از همه شاهان قانون خدا را ترک گفته است و از هیزکیا و یوشیا اگر اطلاعات دقیقتری در دست میبود آنها نیز از بوته آزمایش پر عیار بیرون نمی آمدند. همان مختصری که از شاهان یودا گزارش شده است معرف رذایل سلطنت است. اصولاً کمتر قدرت و حکومتی است که از رقابت های خونین مصون باشد. روایات کتاب مقدس که قرنهای پس از وقوع ثبت و تنظیم گردیده، و مسلماً ناقص و دستکاری شده است نمونه ای از این حوادث جنایت بار است خلاصه این روایات چنین است که یورام یکی از نواده های سلیمان پس از مرگ پدرش یوشافات دستور داد تا شش برادر و تعداد زیادی از خویشانش را به قتل رسانند. او انقدر رذالت کرد که در مرگش مردم مجالس سرور و شادی بر پا کردند. پسر یورام بنام آخازیا نیز فقط یکسال سلطنت کرد و با جمله اقوامش که

در خدمت او بودند به دست همراهانش کشته شد. پس از مرگ آخازیا مادرش اتالیا برای آنکه بی دغدغه بر یودا فرمان راند فرزندان خود و تمام خانواده سلطنتی را از دم تیغ گذراند و تنها یک پسرش بنام یوآش به کمک عمه اش یوشبا که زن کاهن دربار بود، از مرگ نجات یافت. او را که کودکی نهم سال بود از نظر مادر خونخوارش مخفی ساختند. این شهبانوی رقیق القلب! شش سال بر یودا حکومت می کند و بالاخره شوهر یوشبا، یا همان کاهن دربار بنام یویادا، لوی ها را بر علیه دربار می شوراند و ملکه در این قیام کشته میشود. یویادای کاهن یوآش هفت ساله را به شاهی می گمارد ولی در حقیقت خود سلطنت می کند.

پس از مرگ یویادا پسرش ذخاریا جانشین او می گردد. یوآش که در این میان رشد کرده است برای دفع رقیب به مردم فرمان میدهد تا ذخاریا را سنگسار کنند. طولی نمی کشد که گروهی بر علیه شاه توطئه کرده و او را در رختخواب گردن میزنند و پسرش امازیا را شاه می کنند. این حلال زاده نیز پس از رسیدن به سلطنت اولین اقدامی که می کند اعدام همانهایی است که او را به سلطنت رسانده اند. پس از مدتی باز مردم بر علیه امازیا می شورند و او از اورشلیم به لاخلیش فرار مینماید ولی در آنجا به قتل می رسد و پسرش اوزیا به سلطنت میرسد. در کتاب چنین برداشت می شود که چون او با کاهنان بد رفتاری میکند یهوه او را به جذام مبتلا می سازد و او تا آخر عمر در خانه اش محبوس میشود و پسرش یوتام بجای او سلطنت می نماید. شاید واقعیت آن باشد که به بهانه جذام فرزندش او را سر به نیست کرده باشد. بالاخره یوتام رسماً شاه میشود....

دیده میشود در این خلاصه ای که کتاب مقدس روایت کرده است تا چه حد از شاهکارهای این خانواده مقدس و محبوب یهوه اراده می گردد.

جالبست که حتی پس از اضمحلال سلطنت در اسرائیل و گذشت در حدود یک هزاره بدون دولت و حکومت و تحت سلطه بیگانگان به محض آنکه اسرائیلیان دارای دولتی شدند و سلطنت ناپایداری در آن سرزمین برقرار گردید مجدداً همان رذائل سلطنت تکرار شد. پس از تبعید یهودیان تا حدود اواسط قرن دوم ق. م آنها تحت قیمومیت سلاطین بابل، ایران، یونان، سوریه بسر میبردند تا آنکه یهودیان به رهبری برادران مگابه (مگوی) بر علیه سوریه قیام کردند و اسرائیل را مستقل ساختند.

این برادران از لوی ها یا روحانیون درجه دوم بودند که زیر دست کاهنان بنی هارون خدمت میکردند. برادران مگوی پس از تشکیل دولت نام سلطان بر خود نگذاشتند و ابتدا کاهن اعظم اورشلیم خوانده میشدند. اولین باریکی از نواده های سیمون مکبه ای بنام

اریستوبول اول در سال ۱۰۴ ق.م خود را سلطان نامید. پدر او بوهان هیرکان اول سر پرستی سیاسی را به زن خود، مادر اریستوبول، واگذار کرد و کهنانت را به پسرش سپرد. اولین اقدام کاهن اعظم این بود که مادرش را بقتل رساند و برادرهایش را به زندان افکند. و خویش را شاه — کاهن اعلام نماید. دیده میشود که با ظهور سلطنت رقابتهای خونین آغاز و مادر و برادر کشی — معمول می گردد. این خانواده روحانی که مورد احترام یهودیان بود در اثر آئوده شدن به قدرت بکلی تغییر ماهیت داد و بجای تأمین آزادی مردم، که هدف اصلی انقلاب بود، در راه تثبیت سلطه خویش به جنایت پرداخت و مورد نفرت یهودیان قرار گرفت. بخصوص فرقه خاسیدیم و فریسیان بر علیه آنان به تبلیغ پرداختند. بهمین جهت نیز سلطنت آنان دیری نپایید و در ۶۳ ق.م زمانیکه پمپی به این دولت حمله کرد مردم از آن پشتیبانی نکردند و فلسطین به امپراطوری روم ملحق شد و دولت مستعجل یهودیان پایان رسید. این حادثه معرف آنست که رذائل حکومت تعلق به قوم یا خانواده مخصوصی ندارد و اصولاً قدرت و حکومت جنایت زا و فساد بخش است، بخصوص اگر روحانیت نقش حکومت را بعهده گیرد.

### ۳- یهوه پرستی و سلطنت

در کتاب مدیریت نه حکومت تشریح شد که چگونه سلطنت از کهنانت و معبد ریشه گرفت و بالاخره نیز شاه بصورت تجسم خدا، نماینده خدایان، پسر سرور آسمان، فرزند خدای خورشید... بر معبد و دربار حکومت یافت. مذاهب بت پرستی و چندین خداتی در اصل با هم چندان اختلافی نداشتند و فرق آنها بیشتر در شعائر و تشریفات مذهبی بود. آنچه از کتاب مقدس در باره دین اولیه اسرائیلیان درک میشود وجود یک اختلاف اساسی را بین این دین و مذاهب کنعانی مسلم میسازد. در غیر اینصورت یهوه نیز در کنار ده ها خدایان مصری و کنعانی مورد ستایش قرار میگرفت و امروز از دین یهود نشانی باقی نمی ماند. شعائر و تشریفات که در اثر امتزاج با جامعه متمدن بر دین موسی با رشد اختلاف زیادی با شکل مذاهب دیگر آن جامعه ندارد و آنچه در آن قابل توجه و افتراق است تنها هویت یهوه و نتایجی است که از آن هویت حاصل میگردد. در دین موسی یهوه یکی است و در طول زمان ثابت و غیر قابل تغییر است، شریک ندارد و فاقد معبد و مکان مشخص و تشکیلات و واسطه و خدمتگذار است. این تنها مشخصه ایست که دین موسی را در مذاهب آن دوران مشخص مینماید و آنچه بعداً در جامعه کنعان به آن اضافه شده و دین اسرائیلیان را بالاخره مشابه ادیان بت پرستی قدیم نموده است، بیشتر محصول دوران سلطنت و پیدایش کهنانت و

روحانیت موظف است. در این باره بحث لازم بعمل خواهد آمد و در اینجا فقط به این اصل تکیه می‌کنم که مفهوم اصلی میثاق یهوه جز این نمیتواند باشد که ایریها خدای یهوه را فرمانروا و حاکم و سرنوشت ساز خود برگزیدند و در مقابل نیز از یهوه انتظار داشتند از آنها حمایت کند. همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد همه قوم اسرائیل کاهنین و نمایندگان یهوه بودند و او نیز سرور همه مردم بود. با یک چنین اعتقادی سلطنت بهیچوجه سازش نداشت و بهمین جهت نیز برخورد منفی اولیه به وضوح تأیید همین تباین سلطنت و دین یهوه پرستی است. به اسرائیل در سراسر کتاب مقدس نام میراث یهوه و ملک یهوه داده شده است. او مملکه نامیده میشود که به معنی آنچه در تملک یهوه است میباشد. بر این مملکه فقط یهوه میتواند قلیک باشد و بس. محققین تقریباً باتفاق تباین نظام سلطنت و دین یهوه پرستی را می‌پذیرند.

چون برایت مینویسد «سلطنت در اسرائیل قبل از هر چیز یک بدعت و نوآوری بود که برای آن هیچگونه ریشه و پیشینه مردمی وجود نداشت. دولتی بود که هزاران نفر کنعانی را در خود جذب کرد و بوروکراسی خود را بر مدلهای خارجی منطبق ساخت و حتی معبد آن برطبق یک مدل کنعانی بنا شد و بدون شک مظاهری از شعائر آنرا بعاریت گرفت و همچنین ایده سلطنت آنرا»

خلاصه نظر هرمان آنست که جامعه اسرائیل ساختمان عشیره‌ای و قبیله‌ای داشت و با شکل سلطنت تطبیق نمیکرد بهمین جهت نیز از ابتدا مقام سلطنت در اسرائیل با یک مخالفت و مقاومت هائی روبرو شد و اینکه پس از تبعید سلطنت دیگر نتوانست در اسرائیل پایه گیرد یکی از دلایل مهم آن همین عدم سازش ساختمان اجتماعی و دین اسرائیلیان با نظام سلطنتی است. در ظهور شاه این مقام رقیب مشهود یهوه تلقی میشد در حالیکه فقط سلطنت یهوه میبایست دارای اعتبار باشد. بهمین جهت است که در کتاب ساموئل به مردم آگاهی داده میشود حتی از شاهی که از بین خودتان برگزیده میشود جز تحمل فشار و خدمت و تامین مخارج دربار... هیچ انتظاری نمی‌توانید داشته باشید. آلت مینویسد «در حقیقت همه عوامل مؤید این واقعیت است که در دولت اسرائیل و در شکل اولیه آن ایده سلطنت موروثی همانقدر بیگانه بوده است که در دولت ادومیت‌ها. احتمال این برداشت به یقین کامل مبدل میشود اگر در نظر بگیریم که تازه پس از چند نسل اصل سلطنت موروثی به علل وابسته به شرایط زمانی رفته رفته تثبیت شد و حتی در این حال هم بدون آنکه بتواند ایده تجدید رهبری روحانی و تثبیت و تبرک آن توسط یهوه را، که از آغاز در مقابل خود داشت،

از میان بردارد» او همچنین مینویسد:

«سلطنت آنگونه که مشخص است به اصول تشکیلاتی نظام مردمی اسرائیل تعلق نداشته است و در این نظام بعدها نیز هرگز جای محکمی بدست نیاورده است، هر چند قرن‌ها حیات اجتماعی مردم را شکل داد و سرنوشت آنها را قاطعانه مشخص ساخت».

رنکنس معتقد است که سلطنت در اسرائیل یک ایده خارجی بوده است و دارای هیچگونه ریشه قومی و عقیدتی نیست. همه آداب و رسوم و شعائر و سنت‌های درباری نیز از خارج به دین اسرائیلیان نفوذ کرده است. نوت نیز معتقد است که سلطنت با دین اسرائیلیان تطبیق نداشت و مینویسد «گیدئون در پاسخ اسرائیلیان که به او سلطنت موروثی را پیشنهاد کردند پاسخ داد: نه من مایلم به شما سلطنت کنم و نه پسر من باید بر شما حکومت نماید بلکه یهوه باید بر شما سلطنت کند» این اشاره مخالفت با سلطنت زمانی تنظیم شده است که مدت درازی از تأسیس سلطنت در اسرائیل می‌گذشته است و در حقیقت غیر مستقیم مخالف سلطنت موجود بیان شده است (رساله قضات بطوریکه قبلاً تذکر داده شد قرن‌ها پس از این دوران شکل گرفته است) در ضمن این اشاره بطور یقین همچنین معرف برداشت قبایل اسرائیلی است که قبل از ظهور سلطنت نسبت به این نظام داشته‌اند زیرا فقط از یک چنین دیدگاهی میتوان این واقعیت تاریخی را توجیه کرد که چرا در اسرائیل تا این حد دیر و بطور وضوح با برخورد به مقاومت و مخالفت، سلطنت به کرسی نشاندۀ شد... در یک چنین برداشتی ارتباط و وابستگی منحصر بفرد اتحادیه مقدس قبایل باخدای خود و اعمال قدرت او در تاریخ محقق گشته و خصوصیت تاریخی اسرائیل تظاهر مینماید»

گون وگ پس از تجزیه و تحلیل روایات کتاب مقدس در مورد زمینه سازی برای انتخاب شاه مینویسد «گرایش این زمینه سازی بطور وضوح در جهت این برداشت است که، سلطنت را باید در حقیقت جدائی از یهوه تلقی کرد، هر چند این انتخاب از جانب یهوه تضمین و پایه گذاری شود. چنین است دیالکتیک خاص این برداشت» بوبر در باره گیدئون مینویسد «در رد کردن تقاضای اسرائیلیان از جانب گیدئون این مسئله قابل تأمل است که او نه فقط از طرف خود و اعقابش سخن میگوید بلکه از مرز خصوصی فراتر میرود. او مایل است نه تنها خانواده خود که همه انسانها را از حکومت بر این قوم دور سازد، قومی که نمایندگان آنها به او روی آورده‌اند. کلمه یه او که مولود شرایط و موقعیت موجود بود، باید برای تمام اعصار و همه شرایط تاریخی بصورت یک پاسخ قطعی باشد... من گیدئون بر شما حکومت نخواهم کرد، پسر من هم بر شما حکومت نخواهد کرد. این اصلی است قطعی، هیچ انسانی نباید بر



شما حکومت کند. پس او چنین ادامه داد: یهوه خداوند خودش تنها کسی است که باید بر شما فرمانروائی نماید. از این سخن حکومت الهی روشن میشود» بوبر همچنین مینویسد «میثاقی که در سینا بسته شد مفهوم اثباتی آن حاکی است که این عشایر کوچگر تا ابد و تا جهان ادامه دارد یهوه را فرمانروا و سلطان خود می پذیرند و جهت نفی کننده آن چنین است که هیچ انسانی هرگز پادشاه فرزندان اسرائیل نباید باشد» و همچنین «این برداشت چنان در جامعه اسرائیل ریشه گرفته بود که تا قبل از دوران ساموئیل هیچکس بفکرش نرسید گزارشات تورات را به سود سلطنت و هبروکراتی (کاهن شاهی) تغییر دهد بهمین دلیل بحران گیدئون - ابی منک لازم بود تا فکر دیناستی زنده و تقویت شود. سپس ساموئیل اختیار خود را به پسران خود منتقل میسازد، آنچه در آئین موسی و میثاق یهوه قابل تصور نبود و انتقال قدرت و اختیار به وراثت غیر ممکن تصور میشد. در دوران قبل از سلطنت در حقیقت اسرائیل فاقد حکومت بود زیرا در این دوران غیر از خدا حاکمی شناخته نمی شد و پسران اسرائیل همه بلاواسطه با یهوه مربوط بودند بهمین جهت نیز آنها همه کاهن یهوه و قوم گهنیم نامیده شده اند. یهوه بود که برمیگزید و عزل میکرد، فرمان میداد و وظیفه تعیین می نمود. در بین نومادهای بنی اسرائیل، مانند اعرابی که در حالت بین بدو یاں کوچگر و گله داران میزیستند، رئیس قوم بنام سید العرب نامیده میشد و حقوقی بیش از دیگران نداشت بلکه وظائف بیشتری می پذیرفت و او اولین در بین همسازان خود بود (پریموس اینترپارس). او احترام زیادی داشت ولی دارای قدرت و سلطه نبود و حتی اختیار و احترام او نیز به وراثت منتقل نمی شد. در بین بنی اسرائیل نیز چنین بود و یهوه تا قبل از دوران ظهور سلطنت تنها فرمانروا و شاه آنها بشمار میرفت»

**ولن هاوین** نیز اعراب بدوی را با بنی اسرائیل مقایسه میکند و اشاره به دین اعراب با اسلام مینماید که در آن نیز پذیرش یک سلطان و یا فرمانروا خلاف دین برداشت شده است و هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد که بر او بتواند حکومت کند و هیچ فردی دارای حقوق خاصی نیست که دیگری فاقد آن باشد بنی اسرائیل نیز دارای همان برداشتهای اعراب بودند. در دوران قدرت خلفای عباسی ملاحضاتی در باری سعی کردند راه و بهانه ای یابند که سلطنت را به صورت ولایت توجیه کنند. روحانیت در باری اسرائیل نیز همان راه را پیموده است. بر خلاف نظر کلیسا روحانیت پس از تبعید میکوشد به شکلی ظهور سلطنت و تسلط شاه را بر جامعه توجیه کند زیرا در غیر اینصورت به قدرت یهوه اطمینان حاصل میشد. یهوه که تعیین کننده سرنوشت اسرائیلیان بود و با آنها میثاق داشت چگونه نمی توانست

از ظهور نظامی که قوم برگزیده او را به فلاکت و فساد می کشاند، جلوگیری کند؟ بهمین جهت هم در ۱۷/۱۴ د، که مسلماً پس از تبعید اضافه شده است به عنوان قانونی از دوران صحرا چنین آمده «هرگاه تودر سرزمینی که یهوه خدای توبه تو میدهد وارد شدی و آنرا بتصرف در آوردی و پس گفتی: من مایلم شاهی را بر خود حاکم سازم مانند همه اقوام همسایه ام، اجازه داری شاهی را بر خود قرار دهی ولی فقط آنرا که یهوه خدای تو برمی گزیند. فقط از بین برادرانت مجازی شاهی برگزینی. یک خارجی را اجازه نداری بر خود شاه کنی زیرا او برادر تو نیست. شاه نباید اسبان زیاد نگاه دارد. او نباید قوم را به مصر بازگرداند تا اسبان زیادتری بدست آورد... او نباید زنان زیادی اختیار کند تا فکر او را از راه راست منحرف سازند. او نباید طلا و نقره را زیاد بر هم انبار سازد» آلت در این باره مینویسد «البته دئوترونومیوم مایل است سلطنت را نیز به شکنی در نظام مقدس مردمی جای دهد اما کفایت که فقط بخش مربوطه را در آن مطالعه کنیم تا دریابیم که این کوشش بی نتیجه مانده است» آلت معتقد است که با وجود این کوشش (که به پس از تبعید تعلق دارد) سلطنت یک عامل ضروری جامعه که یهوه آنرا تأکید می کند توجیه نمی شود و فقط یک نظام اختیاری و قابل فسخ بیان میگردد. آنچه حاکم است حکم شاه نیست بلکه دستورات و قوانین و سنت های قدیم است. آلت اشاره به ۲۱/۱۰ ش<sup>۱</sup> مینماید که چگونه پادشاه قدرتمندی بنام احب نمیتواند به زور و حتی تطمیع مالک تا کستان همسایه شود.

او معتقد است روایات عهد عتیق بطور ضمنی میرساند که حتی شاهان نتوانسته اند قانونیت مراجع محلی را بوسیله دادگاه های سلطنتی و قضات کارمند دربار جانشین سازند و سلطنت را کاملاً بر نظام باستانی و سنتی مردم مسلط نمایند (شاید سلیمان تنها شاهی است که با دیکتاتوری شدید مدت کوتاهی دربار را حاکم مطلق ساخته است)

همانگونه که قبلاً اشاره شد تمام تحسین و ستایش سلطنت داود و نظام پادشاهی که یهوه خود شاه آنرا برگزیده و در صیون برقرار ساخته است سرود ۲/، و عصای قدرت و حکومت را به او عطا کرده است سرود ۴۵، روح یهوه در شاه حلول کرده و از زبان او سخن میگوید ۴۵/۷ سرود، تأیید این واقعیت است که تنظیم کنندگان روایات کتاب مقدس نه تنها مخالف سلطنت نبوده اند که کوشش کرده اند سلطنت را مورد تأیید یهوه قرار دهند ولی حکایات و وقایعی که گزارش شده است و صداقت بدوی که بارها به آن اشاره نمودم به آنها اجازه نداده است در این کوشش خود موفق گردند. مسلماً آنچه از زبان قهرمانان روایات کتاب مقدس بیان میشود گفته خود آنان نیست ولی معرف برداشتی است که راوی

از آن حوادث و برخوردهای قهرمان وقایع داشته است. برخی از محققین این واقعیت را فراموش کرده و درک شخصی خویش را جانشین نظر راوی میسازند و بهمین جهت نیز اغلب به نتیجه غلط و منحرف دست می یابند. تفسیر کتب مذهبی که با اجبار اکنون برای روحانیت و کلیساهای مختلف ضروری شده است، نمونه همین توجیه برداشت و اغلب نیز مقصود و منظور شخصی مفسر است بجای نظر راوی. برای تفسیر صادقانه این روایات باید به شرایط زمان و مکان وقوع حادثه و زمینه فکری راوی مراجعه کرد و برای اضمین بیشتر روایات و نظریات راویان را در حوادث شبیه مورد بررسی قرار داد. مثلاً در همین مورد هارن بوبر دانشمند محقق یهودی، که درک عمومی او از یهود پرستی و برخورد آنها با نظام سلطنت قبلاً مشاهده کردیم و دیدیم که با چه صراحتی سلطنت را از اصل و ریشه مخالف دین پرستی یهود و نظام فکری و اجتماعی اسرائیلیان قبل از ظهور سلطنت میداند. در مورد تفسیر گفته شموئیل نبی به اشتباه دوچار میگردد. های لندر مینویسد که پاسخ یهود در مقابل تقاضای بزرگان قوم از شموئیل (آنها مرا نفی میکنند نه تورا) این مفهوم را دارد که «برای مردم تنبیه همین کافی است که آنها را در دست یک شاه دنیوی تسلیم سازی» ولی بوبر به آن ایراد گرفته و معتقد است که چنین نیست و یهود میگوید که بحرف مردم گوش ده و تقاضای آنها را اجابت کن. آنها تورا نفی نکرده اند بلکه مرا نفی کرده اند. عبارت دیگر تو کیستی که نفیت کنند بلکه این منم که سلطان اتمم. آنها از من این تقاضا را میکنند و منم تقاضایشان را اجابت میکنم. او معتقد است که اگر غیر از این بیندیشیم مفهومش اینست که خدا در مقابل مردم تسلیم میشود و قدرت او کمتر از آنست که اراده خود را به آنها تحمیل کند و اجباراً به قبول درخواست آنها تن در میدهد در حالیکه خدای مقتدر اگر بداند پادشاهی برای بشر بدبختی ببار می آورد مانع این بلا خواهد شد و او قادر به این عمل است. خدای جهان که تاریخ بشر بدست اوست چگونه ممکن است در مقابل بشر ناتوان اظهار عجز کند؟ می بینیم که چگونه دقیقاً بوبر بجای نویسنده داستان فکر میکند! او فراموش مینماید که این روایات را بوبر و آیسفلدت و کاوفمان... نوشته اند بلکه راویانی نقل کرده اند که خدا را با یعقوب به کشتی انداختند و او را زمین خورده یعقوب ساختند. خدائی که از ابتدای ظهور قوم اسرائیل هزاران نفرمانی و زشت کاری از آنها دید و شاهد این بود که چگونه آنها برای خود بدبختی و فساد و فلاکت برمی گزینند و آنها را آزاد گذاشت که به راه خود روند. آنها به خدایان و بتهای دیگر سرفرود آوردند و برای مولود بچه های خود را در آتش انداختند و به انجام شنیعترین سنت ها و شعائر بت پرستی آورده شدند ولی خدا جموی آنها را

نگرفت... اتفاقاً درست عکس این برداشت بوبر حتی آن مردم ساده و راویان بدوی هم فهمیده بودند که یهوه جلوی جنایات و درندگیها و رذالتهای بشر را نخواهد گرفت و مانع ظهور اینهمه نظامهای آدم کش و ضد بشری نخواهد شد و در روایات خود تکیه می کنند به این نکته که: اسرائیلیان گناهی مرتکب شدند، تقاضای زشتی کردند نافرمانی کردند... پس یهوه آنها را اسیر آمونیتها و فیلیسترها... نمود، به بلا مبتلا ساخت، مارهای سمی بر آنها رها کرد... بعبارت دیگر اگر مردم خطائی کنند و تقاضای ناشایستی نمایند و سر به غیر فرود آورند (مانند سلطان) یهوه آنها را مجازات کرده و گرفتارشان خواهد ساخت و همانگونه که های لندر درست درک کرده است اکنونهم که یهوه را نفی کرده و شاه دنیوی خواسته اند پس سزایشان همانست که سر در مقابل سلطان فرود آورند. آیا اگر اسرائیلیان میثاقی را که با یهوه بسته اند بشکنند و از او بخواهند که دیگر سلطان آنها نباشد (گفته شموئیل) و او هم بپذیرد در اینحال بیشتر در مقابل اسرائیلیان تسلیم نشده و اظهار عجز نکرده است؟ او که بارها بدانها گوشزد کرده است اگر میثاق را بشکنید شما را بعداب دوچار خواهم ساخت؟ اگر کیفر گناه آنان را یک هدیه رحمت افزا دهد آیا تسلیم آنان نشده است؟ واقعیت آنست که نویسندگان کتاب مقدس ابدأ به این ظرائف نمی اندیشیدند بلکه آنچه را که مایل بودند با بیان ابتدائی خود شرح می دادند. در این مورد نیز باید به بینم در روایات دیگر از این حادثه چه برداشتی شده است و بجای آنکه تفسیر بوبر و نظر من بازگوشود به خود کتاب مراجعه نمایم.

در بیان نظر یهوه صریحاً گفته شده «آنها تو را عزل نکرده اند بلکه مرا نفی کرده اند» بعبارت دیگر انتخاب شاه نفی خداست. همچنین در ۸/۸-۹ س<sup>۱</sup> آمده که این تقاضا چون همه اعمالی است که آنها از خروج مصر تا کنون مرتکب شده و با آن مرا ترک گفته اند و اکنون نیز همین رفتار را تکرار می کنند. آنها دائماً بتی را بجای من پرستیده اند و اکنونهم بت انسانی و شاه دنیوی را جانشین من ساخته اند. بالاخره یهوه به شموئیل می گوید تقاضای آنها را به پذیر ولی به آنها مصرانه و قاطعانه اخطار کن... اخطار هنگامی است که کسی عمل ناروایی را مایل است انجام دهد... و بالاخره پس از ذکر همه شنايع سلطنت صریحاً می گوید «شما غلامان و بردگان شاه خواهید شد و در آن روز شما از دست شاهی که خودتان برگزیده اید فریاد کمک بلند خواهید کرد ولی خداوند دیگر به فریاد شما گوش نخواهد داد» اگر خدا خودش لازم می بیند که مردم شاه داشته باشند چرا از آنچه خود او پذیرفته باید به عذاب درآیند و فریادشان را هم خدا نشنود؟

در همین روایت آمده «میشپت هم قلیک» یا شاهی که مطابق میشپت رفتار کند خود را دارای این حقوق میدانند نه شاهی که طبق نظام الهی و نظر یهوه و سنت های جامعه رفتار نماید. سنت سلطنت متعلق به اسرائیلیان نیست و آنها سلطنتی نداشتند که در این باره سنتی داشته باشند. بعضی از محققین به اشتباه تعبیر می کنند که مقصود همان سنت های یهوه پرستی است که در جامعه اسرائیلیان برقرار بوده است. در حالیکه این برداشت کاملاً اشتباه است. اگر بعدها میشپت در بین یهودیان به سنن مذهبی و اجتماعی تعبیر میشد در زمان شموئیل مقصود سنت و نظام سلطنت کنعانی است و گرنه اگر بگوئیم که سنت یهوه پرستی چنین است که اگر شاه به آن رفتار نماید مردم را بنده و غلام خود ساخته اموال و فرزندان و دختران... آنها را به غارت میرد که وصف بسیار نامناسبی برای یهوه پرستی نموده ایم. همه راویان کتاب مقدس مخالف این برداشت را ارائه کرده اند.

به بینیم راویان واقعی کتاب چه روایت کرده اند. هر جا به این روایت اشاره شده است عکس نظر بوبر بیان گردیده است مثلاً هوشیای نبی چنین گوید ۱۳/۱۰ هو  
از زبان هوشیا آمده که یهوه در حال نابودی اسرائیل به آنان می گوید «پس شاه تو کجاست که تو را بتواند نجات دهد؟ تو را و تمام شهرهایت را؟ کجایند حکام تو که در باره آنها گفتم، به من شاه و امیری ده؟». در حال خشم و غضب من به توشاهی دادم و در حال کینه آنرا از تو بازستاندم»

این گفته که قرن‌ها پس از شموئیل باید بیان شده باشد کاملاً با نظرهای لندرتطبیق می کند و معرف آنست که نویسندگان کتاب مقدس مایل بوده اند تأیید کنند یهوه برای تنبیه یهودیان به شموئیل تکلیف کرده است تقاضای آنان را برآورده سازد.

در بخش دوم روایت شموئیل نیز دیدیم که پس از انتخاب شائول بازهم برای تاکید خشم یهوه و عدم رضایت او از تقاضای یهودیان در وسط فصل در وی خرمن باران و طوفان نازل میشود تا جائیکه مردم به التماس و زاری از یهوه طلب بخشش برای این گناه عظیم می کنند.

نظام سلطنت با پرستش یهوه بهیچوجه سازش نداشت و روایات کتاب مقدس حکایت از یک برخورد شدیدی بین این نظام و مومنین به سلطنت یهوه می کند و تا زمانیکه دین یهوه بکلی رنگ کنعانی بخود نگرفته است این تضاد باقیمانده است. حتی قرن‌ها پس از تبعید هنگامیکه سلسله ها سمونیا خود را سلطان خواندند بطوریکه دیدیم فرقه حاسیدیم و سپس فریسیان بر علیه آنان برخاستند زیرا معتقد بودند در دین یهود فقط یهوه سلطنت می کند و

بس.

در خاتمه این بحث نظر خود بوبر را بازگویی نمایم که مینویسد میثاقی که در سینا بسته شد مفهومی آن بود که هیچ انسانی هرگز پادشاه فرزندان اسرائیل نباشد. او مینویسد: «این ندای، هیچ حکومتی جز فرمانروایی خداوند» بالاترین و در ضمن سؤال برانگیزترین اصلی بود که به آن برخورد می کنیم. آنکه اصیل و شریف است این ندا را در خون خود احساس میکند و با آن زندگی مینماید و آنکه پست و خفیف است آنرا فقط در دهان و بر زبان داشته و از این ندا سوء استفاده مینماید»

بوبر با بیان این واقعیت و نظایر آن گفته قبلی خود را به روشنی نقض می کند. در بیانات نبی های اسرائیلی، که همزمان با سلاطین اسرائیل و یودا بوده اند، تنفر شدید آنانرا نسبت به نظامی که بر مردم تحمیل شد و نتیجه آن هیئت حاکمه و دربار فاسد و کهنات و روحانیت منحرف و آداب و رسوم و تشریفات زیانبخش بود، منعکس می بینیم. تقریباً همه این نبی ها به صراحت نظام سلطنت و روحانیت را محکوم کرده اند. در مورد روحانیت به بیانات نبی ها در جای خود اشاره خواهد شد. در باره سلطنت و اشرافیت «لمتة حاکمه برخی از سخنان آنان چنین است:

#### هوشیا (هوزا) - هوشع نبی

۸/۱۴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده و به ساختمان قصرهای بزرگ پرداخته است و یودا قلاعی بر پا داشته ولی من آتشی فرو خواهم فرستاد تا قصرهای آنها را ببلعد.  
۱۳/۱۰ پس شاه تو کجاست که تو را نجات دهد؟... در حال خشم من بتوشاهی دادم و در حال کینه آنها از تو بازستاندم

۹/۱۵ همه رهبران و سران قوم به خرابکاران مبدل شده اند.

۵-۱۰/۳ یک شاه چه میتواند برای مردم انجام دهد، ادعا کند، سوگند دروغ ادا نماید و پیمان امضاء کند. و در این میان در صحنه حق گونی و حق جوئی مانند شیارهای زمین مزروعی علف هرزه و سستی میروید.

#### عاموس

۳/۱۰ علت اصلی اضمحلال جامعه را حرص و طمع حکام میدانند و میگویند «شما دوستی و عدالت را نمی شناسید. شما در قصور خود اشیاء قیمتی و خزائن را با زر و سیم جمع آوری می کنید... پس قدرت شما در هم خواهد شکست و قصر هایتان غارت خواهد شد. بشنوید این کلام را شما گاووان ماده باشان (مقصود زنان هیئت حاکمه است که آنها را